



فخر یاسری

تاریخ مصاحبه: ۱۳۹۴

مصاحبه کننده: محمد میرزایی

دانشکده: مهندسی عمران

سال ورود: ۱۳۵۶



- از چه سالی فعالیت خود در دانشگاه را آغاز کردید و چه شد که به شریف آمدید؟

من فارغ‌التحصیل دانشکده فنی دانشگاه تهران هستم. سال ۱۳۴۸ فارغ‌التحصیل شدم و به شرکت ملی ذوب‌آهن رفتم. آنجا مدتی روی اسکلت فلزی کار کردم و موجب شد به کار ساختمان‌های فلزی علاقه‌مند شوم. علت کار کردن در ذوب‌آهن، گذراندن دوره سربازی بود که البته من مدت ۵ سال آنجا گذراندم. پس از آن به خارج از کشور رفتم و کارشناسی ارشد در رشته مدیریت سازه گرفتم. دوره دکترای خود را هم از کمبریج و در زمینه بتن گذراندم. پس از سال‌های اقامت در انگلستان، پروفسور دانشی (اکنون مرحوم شده‌اند) استاد متالورژی بودند و در آن سال‌ها برای فرصت مطالعاتی آمده بودند دانشگاه کمبریج و باهم آشنا شدیم، ایشان زودتر از من به ایران برگشت و آن‌آشنایی، سبب شد از من بخواهند در دانشکده سازه همکاری کنم.

- این چه سالی بود؟

سال ۱۳۵۶.

- آن زمان رئیس دانشکده چه کسی بود؟

آن موقع رئیس دانشکده، آقای رازان بود. در دانشکده همکاران خیلی خوبی داشتم. یکی از شانس‌های من در زندگی این بود که آن‌زمان به‌من اعتماد شد. مثل آدم ناشناخته، کسی مرا به شرط چاقو نخرید. وقتی آمدم، همکاران و دانشجویان خیلی خوب بودند. خاطرات خوبی از آن سال‌ها دارم و بهترین سال‌های زندگی من است.

- از همکاران چند نفر را اسم ببرید؟

از همکاران آن‌موقع دکتر تسوجی بود، آقای مهندس عدل، یا دکتر خونساری که دوست صمیمی من است. آقای علیزاده و آقای هاشمی که نمی‌دانم این‌ها الان کجا هستند؟ دو همکار ارشد هم داشتیم که خیلی به ما کمک کردند. یکی از آن‌ها به اسم پارسائزاد فرد،



دیگری دکتر اعلامی بود. دکتر اعلامی آن موقع در دانشگاه ما مقامی داشت و همکار ارشدم بود. من تازه شروع کرده بودم اما ایشان سابقه طولانی داشت. فرد دیگر مهندس بیاتی بود.

- **بله مهندس بیاتی الان هم در دانشگاه هستند.**

ایشان بعدها به سمت مالی دانشگاه سوق پیدا کرد. اما آن موقع در کار تحقیقاتی با آقای اعلامی کار می کرد. آقای اعلامی کتابی چاپ کرد به نام تئوری ورق ها. کار آمار این کتاب را آقای بیاتی انجام داد.

- **رشته ایشان ریاضی است؟**

دقیقا یادم نیست. آنچه من یادم هست ایشان کار **programing** انجام می داد **softwer** را آقای اعلامی نوشت. اما از همه مهم تر یک سری همکار داشتیم در آزمایشگاه، یکی از آن ها آقا فرج بود. در آزمایشگاه آدم هایی بودند که تجربیاتشان فوق العاده از من بیشتر بود. من دانشگاه درس می دادم، این ها آزمایشگاه را اداره می کردند.

- **چه درس هایی را تدریس می کردید؟**

دوره آقای وحید، لقبی به من دادند که می گفتند آچار فرانسه. درس هایی که کسی نمی خواست یا استاد موجود نبود، قبول می کردم. از درس بتن و فولاد برای ساختمان شروع کردم چون در این درس ۵ سال پیش از دریافت مدرک دکترا، تجربه داشتم. بعد از آن درسی که اینجا معروف به بارگزاری است که به نظرم بهترین درس دانشگاه ما بود، درس می دادم که هنوز هم هست اما تا حدی کمرنگ شده است. چون دانشکده سازه، دانشکده تخصصی بود و هر آن چه که در مورد سازه بود، این روزها بعضی از این درس ها توی فوق لیسانس کشورهای خارجی هست، آن زمان در لیسانس ارائه می شد. آن زمان، طراحی پلاستیکی ساختمان هم تدریس می کردم که ۲ درس بود. تئوری پوسته ها و تئوری ورق. این ها را من کار کردم. پایداری سازه ها هم بود، هر چیزی که به اصطلاح مشتری نداشت من داوطلب بودم. بعضی از این کلاس ها تابستانی می شد. استادهای



مسئول برای گردش‌های مطالعاتی می‌رفتند، اما من تهران بودم و کار دیگری هم نداشتم. آن سال‌ها از نظر آموزشی خیلی دوره خوبی نبود.

- **منظورتان ترم تابستانی است؟**

نه تمام ترم‌های ما، کمتر با موفقیت به پایان می‌رسید. وسط کار تدریس T دانشگاه تعطیل می‌شد. بعد از انقلاب بود که انضباط برقرار شد.

- **مگر شما بعد از انقلاب سال ۵۷ جذب نشدید؟**

نه من قبل از انقلاب جذب شدم.

- **سال‌های اولیه انقلاب، دانشگاه چه فضایی داشت؟**

دانشگاه تعطیل شد و انقلاب فرهنگی پیش آمد. دوره ۲۵ واحدی تصویب شد و بین استاد‌های دانشگاه‌های مختلف، مرا انتخاب کردند و من هم بعضی از درس‌ها را در دانشگاه پلی‌تکنیک قبول کردم. الان خاطرم نیست چه درس‌هایی بود فقط به خاطر دارم که یکی از این دروس، بارگزاری بود.

- **این قانون ۲۵ واحدی که می‌گویید در واقع برای دانشجویان قبل از انقلاب بود؟ سال ۵۹ بود؟**

دیرتر بود. برای سال ۶۰ بود.

- **دانشگاه سال ۶۱ بازگشایی شد.**

اتفاقاً من از آن‌زمان یک نشانه دارم. سال اعلام ۲۵ واحدی، سال تولد دختر من است. یادم هست خانمم دانشجوی بود. هم‌دانشجوی ۲۵ واحدی رشته کامپیوتر، هم‌باردار بود. می‌رفت دانشگاه و برمی‌گشت و پیش از پایان ترم، دخترم متولد شد. در آن قانون ۲۵



واحدی، من جزو کسانی بودم که شانس این را داشتم که تدریس کنم. بعد از قانون ۲۵ واحدی، دیگر دانشگاه کلا" باز شد. در اثنای این زمان هم، گروهی سرفصل را تهیه می کردند در دانشگاه علوم آقای مهندس هاشمی با یک گروهی کار می کردند. الان آقای دکتر هاشمی دانشگاه زنجان باید باشند. رسید به زمانی که چیزی به اسم جهاد دانشگاهی در همین دانشگاه تاسیس شد. آدم هایی که آن موقع با من توی این جهاد دانشگاهی کار می کردند دیروز به دیدنم آمده بودند، آقای دکتر جمالی و دکتر ملائک که فکر کنم ایشان الان توی دانشگاه هوافضا باشد. کسان دیگری هم بودند. در هر صورت طرز فکر آن دوره با طرز فکر این دوره، خیلی فرق می کند. در آن دوره ما تصور می کردیم که باید به چیزهایی که لازم داریم، تاکید کنیم اما با فکر امروز، من معتقدم، باید به فردا فکر کنیم. آن روز این طرز تفکر را نداشتیم. من همگام و همفکر بودم. در جهاد دانشگاهی کسان دیگری هم بودند مثل دکتر دیلمی یا عرشیا دیلمی که در پلی تکنیک بود و مرکز هسته ای جهاد دانشگاهی را تشکیل می دادند. من اینجا با این گروه دانشجوها فقط همکاری می کردم. از روزی که دانشگاه باز شد باز کار من همان تدریس بود. چون کار دیگری بلد نبودم. تدریس همان درس های گذشته را این بار با سرفصل های جدید انجام دادم.

• کار تحقیقاتی هم انجام می دادید؟

آن سال ها بله. الان نگاه می کنم، می بینم کوششی که آن موقع می کردم، خیلی بیشتر از کوششی است که الان دارم. آن جریانات سیاسی که اسمش را گرداب می گذارم، بخش زیادی از انرژی من و همکاران را می گرفت. شما می رفتید سر کلاس، می دیدید که ۵ گروه هست. ۵ نفر متعلق به ۵ گروه مختلف با طرز تفکر مختلف، هستند. یکی اعتقاد دارد که این لغات انگلیسی جزو عوامل استعمار است. دیگری فکر می کند شما به قدر کافی بلد نیستید و یاد ندادید. زمان و انرژی زیادی باید صرف متقاعد کردن این ها می شد.

• از آقای اوستا فرج اسم بردید، ایشان در آزمایشگاه خاک بود؟

بله. مکانیک خاک. من در مکانیک خاک نبودم ولی به هر صورت ارتباط داشتیم. دو- سه نفر دیگر هم بودند، آقای قنبری از تکنسین های خیلی با تجربه بودند که تجربه شان



فوق‌العاده از من بیشتر بود اما مرا به‌عنوان یکی از خودشان، قبول کردند. من اسم این را شناس می‌گذارم، به‌هر صورت مرا از خودشان دانستند. این که می‌گویم سریع جا افتادم به خاطر کسانی است که برخورد کردم و ایشان یکی از این‌هاست.

• **حضورتان در این گروه تا چه سالی بود؟**

فکرکنم تا سال ۶۵ یا ۶۶ بود. در این مدت من کارهایی کردم که یک مقدار از تعصباتم نسبت به دانشگاهی که در آن تحصیل کرده‌بودم از بین رفت. من تا آن‌زمان فکر می‌کردم که دانشگاه فنی دانشگاه تهران، بهترین است و از این بهتر پیدا نمی‌شود. بعد آمدم شریف، کار تدریس انجام دادم و دانشجویهای اینجا را دیدم. یک روز به همه گفتم که دانشجویهای فوق‌العاده‌ای بودند. به این شکل اعتقاد به این پیدا کردم که این‌ها بهترند. بعد قرار شد به زاهدان و رشت برای تدریس بروم. این برنامه جدید عقاید مرا اصلاً زیر و رو کرد و من به این نتیجه رسیدم که همه خوبند و قضاوت من ایراد دارد.

• **به نظرتان نکات قابل توجه در شریف چیست؟**

اول این که دانشجویان شریف از هوش فوق‌العاده‌ای برخوردار بودند. دوم آدم‌هایی بودند که حاضر بودند، تجربیات خود را با شما شریک بشوند. چون بیشتر این‌ها از لحاظ دانشجویی، تجربه بیشتری از من داشتند اما تجربیات خود را با من شریک شدند. در آغاز به‌کار در دانشگاه، من یک سری چیزها را به انگلیسی، یاد گرفته بودم و همه چیزم انگلیسی بود. این‌ها به من کمک کردند که فارسی یاد بگیرم. همان‌طور که گفتم بهترین سال‌های زندگی من همان سال‌هاست که اینجا بودم و شما ممکن است از من بپرسید که چرا ادامه ندادی؟ به‌نظرم مشکل، بیش‌تر ذهنی بود تا عملی.

• **در این سال‌ها، دورادور با شریف مرتبط بودید و در جریان قرار می‌گرفتید، دانشگاه را چگونه می‌بینید؟**

به‌نظر می‌رسد که دانشگاه بزرگ‌تر شده و کیفیت دانشجویهای شریف، پایین نیامده، بلکه بهتر شده است. علتش این است که دانشگاه‌رفتن یک فرق عمده‌ای در شخص ایجاد



می‌کند. زندگی افراد را به‌طور صددرصدی عوض می‌کند. دانشجویها این‌ها را می‌فهمند و تمام هم و غم خود را برای پرورش استعداد خود می‌گذارند. این موضوع از قبل بیش‌تر دیده می‌شود. فارغ‌التحصیلان این دانشگاه به خارج از کشور می‌روند. در آمریکا وقتی مثلاً در استنفورد از این‌ها کنکور می‌گیرند می‌بینند سه نفر اولشان ایرانی است. از کجا فارغ‌التحصیل شده؟ از شریف. چرا؟ آیا این دانشجویان بهتر از دانشجویان پلی‌تکنیک دانشکده فنی دانشگاه تهران هستند؟ احتمالاً پاسخ مثبت است. دانشجویان شریف سعی می‌کنند استعداد خود را پرورش بدهند. به‌خوبی می‌دانند که راه ترقی، راه نجات شخصی آدم، این است که از امکاناتی که در اختیارش گذاشتند بهترین استفاده را ببرد.

• الان دانشکده عمران را خوب می‌شناسید. به‌نظر شما چگونه باید سطح علمی دانشگاه را بهبود داد؟

پسرم بورونل درس می‌خواند، خدا شاهد است بگویم با استادان دانشگاه شریف اصلاً قابل مقایسه نیستند. مثلاً فرض کنید می‌خواهید که قند را با نمک مقایسه کنید. دو چیز متفاوتند. فوق‌العاده بهترند. هم به آموزش بیشتر اهمیت می‌دهند هم‌وقت بیشتری صرف دانشجویهای خود می‌کنند و هم سواد بهتری دارند. اعتقاد دارم که استادهای فعلی دانشگاه از زمان من باسوادترند. هر کسی دلش می‌خواهد بهتر باشد در نتیجه می‌خواهد اشکالاتی که می‌بیند برطرف بشود. این جواب حرف شماسست؛ جایی که کامل است، چگونه می‌توان کامل‌تر کنیم. این‌گونه نیست که ممکن نباشد؛ اما مشکل است. به‌هرصورت نقدها و گلایه‌ها به دلیل این است که اهمیت داده می‌شود. اگر اهمیت نمی‌دادند، حرفش را هم نمی‌زدند. نمی‌دانم جواب سوال شما را دادم یا نه. هنوز شریف را خانه خود می‌دانم. وقتی اینجا آمدم، برای آقای دکتر وحید (خوانساری) نوشتم من برای زیارت می‌آیم. از سفر دور و دراز به خانه خودم آمده‌ام.

• پس شما هنوز علاقه به شریف را حفظ کرده‌اید؟

نمی‌شود در شریف کسی را دفن کرد، وگرنه وصیت می‌کردم بعد از مرگ، اینجا دفن شوم. هر جا باشم دلم این‌جاست. دوستانی هم که دارم، همه اینجا هستند. امروز من واقعا



تحت تاثیر قرار گرفتم. اگر گریه نکردم باید خیلی خودمو کنترل کرده باشم. زمانی که تازه کار تدریس را اینجا شروع کردم، وقتی کلاس‌هایم تمام می‌شد دانشجویها سوال می‌پرسیدند و پشت سرم را خیلی شلوغ می‌کردند. من به همکاران می‌گفتم حتماً خوب توضیح ندادم چون مرا گیر انداخته‌اند. یکی از همین همکاران، تجربه خودش را می‌گفت که این‌ها به شما علاقه‌مندند که می‌پرسند اگر علاقه‌مند نبودند اصلاً محلی به شما نمی‌گذاشتند، کاری با شما نداشتند. این علاقه‌مندی ستون اصلی دانشگاه است. درثانی، دانشجویان شما قدر شما را می‌دانند، امیدوارم که همکاران شما هم، قدر شما را بدانند.